



بررسی کاربرد کلمات و اصطلاحات بومی گویش

شهرستان خاتم در اشعار جانشکر

اکبر رنجبر^۱

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۷

دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۴

چکیده

گفتار حاضر کوششی در راه شناخت گویش مردم شهرستان خاتم و بررسی ویژگی‌های صوتی و آوایی آن است. نگارنده کوشیده است، ضمن جمع‌آوری و دسته‌بندی پاره‌ای از واژه‌ها، ابدال مصوت‌ها و صامت‌ها و آوانگاری واژه‌ها که یکی از عوامل عمده اختلافات صوتی و آوایی است، در این گویش، در مورد هر واژه، با ذکر شاهد مثال از اشعار جانشکر از شاعران معاصر و پرکار شهرستان، تحولات آوایی و ساخت اشتقاقی مربوط به هر واژه را به صورت توصیفی و تحلیلی بررسی کند. مهمترین و برجسته‌ترین ویژگی‌های شعری او، مضمون یابی، نازک‌گویی و تصویرسازی است. ردپای زبان عامیانه نیز در شعر او فراوان دیده می‌شود. موتیف‌های شعری مانند باغ، سیل، ابر، سبزه، باران، جنگل، بهار و ... در شعر او به فراوانی یافت می‌شود که دستمایه تصویرها و مضمون‌های گوناگون قرار گرفته است. با توجه به علاقه شاعر به کشاورزی، تصویرسازی با اصطلاحات و مضامین مربوط به کشاورزی نیز در شعر او پرسامد است. مضامین رندانه، زیبا، نو و مضمون‌سازی با اصطلاحات ادبی از دیگر ویژگی‌های برجسته زبانی سروده‌های وی است. بررسی ریشه‌شناسی واژگان این گویش نشان می‌دهد که گویش‌های ایرانی دارای اشتراکات و شباهت‌های زیادی هستند که از زبان ایرانی باستان منشعب شده‌اند.

واژگان کلیدی: غلام‌عباس جانشکر، گویش مردم خاتم، مضمون‌سازی، موتیف، تصویرسازی.

شهرستان خاتم جمعیتی نزدیک به ۳۸۰۰۰ نفر دارد. این منطقه به لحاظ موقعیت جغرافیایی خود و همجواری با استان‌های فارس و کرمان، از نظر قومی و فرهنگی دارای ویژگی‌های خاص خود است. علاوه بر این، مهاجرپذیری و رشد فرهنگ‌های گوناگون در آن به چشم می‌خورد به گونه‌ای که امروز در شهرستان خاتم آمیزه‌ای از فرهنگ مردم استان‌های کرمان، فارس و یزد مشاهده می‌شود. برای مثال لهجه تکلم مردم ترکیبی از گویش مردم استان‌های فارس و کرمان بوده و از نظر دینی و مذهبی کلیه مردم شهرستان، پیرو مذهب شیعه اثنی عشری هستند. اقوام ترک قشقایی و عرب شیبانی نیز در این منطقه سکونت دارند.

ایرج افشار می‌نویسد «هرات و مروست منطقه‌ای است وسیع میان بوانات و ابرقو و نیریز و شهربابک و پشتکوه. این منطقه زراعتی بزرگ و مضافات آن بسیاری از ایام جزو قلمرو فارس بود و گاه از توابع یزد، کما اینکه اکنون هم» (افشار، ۱۳۷۴: ۳۰۳).

در مورد قدمت هرات و مروست آثار و شواهد نشان می‌دهد که این دو منطقه بسیار قدیمی و تاریخی است. باستانی پاریزی در مورد قدمت هرات و مروست می‌نویسد: «هرات و مروست نام دو آبادی معروف نزدیک شهربابک است و از آبادی‌های بسیار قدیمی است. می‌توان حدس زد که آریائیان پس از مهاجرت به داخل ایران نام آبادی‌های تازه خود را به یاد آبادی‌های قدیمی خود گذاشتند و هرات و مروست نیز به نام آبادی هرات (aria) معروف و مروست هم به نام مرو تجدید نام‌گذاری شده باشد» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۹: ۴۹۹).

منطقه هرات و مروست در قرون گذشته جزئی از مملکت فارس بوده که پایتخت آن شهر استخر بوده است. این منطقه در دوره ساسانیان به علت واقع شدن بین یزد و کرمان و فارس از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. آثار و ابنیه تاریخی باقیمانده، خود شاهدی بر این مدعا است. در آثار اسلامی (مسالک الممالک استخری، صورة الارض ابن حوقل، معجم البلدان یاقوت حموی، تاریخ کرمان پاریزی و فارسنامه ناصری از دو شهر هرات و مروست به نیکی یاد شده است. ابن بلخی در کتاب خود در مورد هرات، توابع آن و مروست می‌نویسد: «صاهه (چاهک) و هراه (هرات)» دو شهرک‌اند. هوای آن معتدل و آب روان و





هر دو آباد است. از مهمترین آثار باستانی و تاریخی این شهرستان می‌توان به قلعه گبری واقع در بالای کوه سرچشمه با فاصله ۵ کیلومتری شهر هرات، قدمگاه علی در ۵ کیلومتری غرب هرات، بقعه تاریخی پیر غیب، با سنگ نوشته‌های به خط میخی در فاصله ۲۰ کیلومتری جنوب غربی هرات (منطقه بوروییه)، قلعه تاریخی مروست، چنارهای کهنسال کرختگان، مسجد فتح آباد در ۵ کیلومتری شمال شرقی هرات نام برد. شایان ذکر است بسیاری از آثار باستانی خاتم بر اثر سیل ویرانگر سال ۱۳۶۵ از بین رفته است. در این پژوهش کلمات و اصطلاحات بومی گویش شهر خاتم در اشعار غلام عباس جانشکر مورد بررسی قرار گرفته است.

جانشکر از شاعران معاصرو پرتلاش شهرستان خاتم است که در سال ۱۳۳۶ در روستای چاکری از توابع شهر هرات مرکز شهرستان خاتم متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود گذراند و دوره متوسطه را در شهر یزد سپری نمود. با مدرک کاردانی علوم تجربی به کسوت معلمی نائل گردید و در سال ۱۳۷۵ موفق به اخذ مدرک کارشناسی در رشته مدیریت از مرکز ضمن خدمت فرهنگیان شد (رنجبر، ۱۳۹۲: ۲۵). جانشکر دارای ذوق ادبی سرشار است و در سرودن غزل استاد می‌باشد. شعر او نشان می‌دهد که شاعری بسیار توانا و در عین حال پرکار است. دو مجموعه شعر به نام‌های «نای نی از لای شاخ نارون» و «خاتم عروس پرده نشین» از وی بر جای مانده است. آنچه در ادامه می‌آید، تلاشی در جهت شناخت ویژگی‌ها و مختصات سبکی شعر وی در سطح زبانی است.

نگارنده در این پژوهش، قصد دارد با توجه به اینکه درباره ویژگی‌های زبانی مردم شهرستان خاتم به طور اعم و شعر غلام عباس جانشکر به طور اخص تاکنون تحقیق و پژوهشی انجام نشده، به بررسی ویژگی‌های زبانی آن از دیدگاه‌های گوناگون به عنوان یک ضرورت پژوهشی بپردازد.

شیوه پژوهش

روش پژوهش در این مقاله، تحلیلی، است که با بررسی و تحلیل اشعار غلام عباس جانشکر و به روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

پیشینه پژوهش

بررسی سابقه تحقیق نشان می‌دهد پژوهشی که در آن به مطالعه و تحلیل ویژگی‌های زبانی مردم شهرستان خاتم به طور اعم و سروده‌های غلام‌عباس جانشکر از دیدگاه زبان شناختی به طور اخص، پرداخته شده باشد، صورت نگرفته است. از این رو ضروری به نظر می‌رسد که با پژوهش‌های موردی و مقایسه‌ای به بررسی ویژگی‌های زبانی مردم این خطه و شاعر نامبرده پرداخته شود. سؤال اصلی در این پژوهش این است که ویژگی‌هایی زبانی مردم خاتم و شعر غلام‌عباس جانشکر کدام است؟

عناصر زبانی

بدون شک زبان، یکی از جنبه‌های پر رمز و راز وجود انسان است که او می‌تواند با این دستگاه پیچیده تعامل با افراد جامعه بشری را برقرار کند. «زبان نه تنها مهم‌ترین وسیله ارتباطی بشر، بلکه پایه اغلب نهادهای دیگر اجتماعی نیز هست و به دلیل سرشت اجتماعی خود، هماهنگ با اختلاف اجتماعات مختلف است ... هر شکلی از زبان فقط در میان افراد جماعتی معین می‌تواند وظیفه برقراری ارتباط و تفاهم را به جای آورد» (باقری، ۱۳۷۵: ۱۱). «زبان نظامی است فوق‌العاده پیچیده، انتزاعی و زایا» (فالک، ۱۳۸۰: ۲). «که در طول تاریخ تحت تاثیر عوامل مختلف دستخوش دگرگونی‌های فراوانی می‌شود و گونه‌ها و صورت‌های متفاوتی از آن خلق می‌گردد که آنها را لهجه و گویش می‌نامند» (خامسی هامانه، ۱۳۹۳: ۱). در این میان شعر به عنوان تابلویی هنری که در عاطفه و خیال شکل می‌بندد متشکل از مصالح واژگانی است. واژگان نیز که در طی زندگی بشری از ابتدا تاکنون به عنوان قراردادهای معتبر به وجود آمده است، زیربنای زبان به شمار می‌رود. زبان علمی زبان محاوره‌ای و زبان ادبی از انواع رایج زبان است. زبان ادبی که در مقوله شعر و داستان و هرگونه مطلب ادبی دیگر مورد بحث است با دوگونه دیگر تفاوتی بسیار دارد و از مهم‌ترین مختصات آن می‌توان به استفاده بهینه و بهترین ادیب از زبان اشاره کرد. شخص ادیب در انتخاب واژه و گزینش نهایی بهترین‌ها مختار است. بی‌جهت نیست که می‌گویند: «شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد که خواننده میان زبان شعری او و زبان روزمره و عادی یا به قول ساختگرایان چک، زبان اتوماتیکی تمایزی احساس می‌کند. این تمایز می‌تواند علت‌هایی



۵۸

سال اول، شماره ۴
زمستان ۱۳۹۸

بررسی کاربرد کلمات و اصطلاحات بومی گویش شهرستان خاتم ...

بسیار داشته باشد. عللی شناخته و ناشناخته، اتفاقاً شعر حقیقی، شعر ابدی، همان شعری است که علت تمایز آن از زبان مبتذل و معمول در تمام ساحات قابل تعلیق و تحلیل نیست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۳).

ویژگی‌های لغوی

واژه‌های کم کاربرد

منظور واژگان و ترکیب‌هایی که چندان برای همه آشنا نیستند و کمتر به کار می‌روند و چه بسا برخی از آنها ساخته خود شاعر باشند، نمونه‌ای از واژه‌های کم کاربرد در گویش مردم خاتم عبارتند از:

پَخَل (paxal):

ساقه گندم و جو بعد از رسیدن و درشت شدن به رنگ زرد می‌شود که در این حالت سیفال (sifal) می‌شود. تلفظ این واژه در گویش مردم استان‌های یزد، کرمان و فارس یکی است. امروز در گویش مردم شهرستان یزد به معنی جنس نامرغوب به کار می‌رود. کرده کله بلغور^۱ جانشکر چند بیت ناقص رنگ پخَل جو شده کپ شرمساریش (جانشکر، الف ۲۶)

چَکَنَه (čekane):

گله‌ای که صاحبان زیاد داشته باشد. معمولاً در قدیم بیشتر این گونه بود که هر خانوار تعداد اندکی گوسفند و بز داشتند با هم شریک می‌شدند و آن‌ها را یا با نوبت می‌چرانند که به این روش گماری رفتن می‌گفتند و یا یک نفر را اجیر می‌کردند تا گوسفندان را بچراند که به او چکنه چرون می‌گفتند. در لغت‌نامه دهخدا آمده: به معنی خرده مالک است، چنان که گویند: آب چکنه یا ملک چکنه یا گله چکنه به معنی آب یا ملک یا رمه‌ای که متعلق به چندین مالک و صاحب است (دهخدا، ذیل چکنه).

وقتی چکنه غروب می‌اومد دم قلعه مردم مدتی بود می‌کشیدن انتظاریش (جانشکر، الف ۲۵)

۱- کلمات را نادرست و نابجا به کار بردن. شاعر در مقام فروتنی، اشعار خود را کلماتی نابهنجار و نازیبا می‌داند که به خوبی بیان نشده‌اند.





لرد (lard):

خارج. بیرون. مقابل درون. مقابل داخل. میدان و صحرا. میدان اسب دوانی (دهخدا ذیل لرد). در گویش مردم شهرستان خاتم هم به معنی بیرون، خارج از خانه و جایی دیگر، به کار رفته است.

مسمال بشه و لیز بخوره لرد تو گلی چار چون قاپ مکل کم بشه قرب و اعتباریش (جانشکر، الف ۲۶)

فلّه (felle):

شیرآغوز را که می‌دوشند، روی حرارت ملایم به هم می‌زنند تا سفت شود به آن فلّه می‌گویند.

فلّه می‌کنن شیر بُزای کرپه زا^۱ را قاتق تو کلوک دارن یا اسپار تو تغاریش^۲ (جانشکر، الف ۲۴)

قاتق (qātoq):

یعنی نان خورش ولی در اصطلاح محلی وقتی بیان می‌کنند که در مشک‌های کوچک که به آن کلوک گفته می‌شود کمی ماست می‌ریزند و شیر تازه می‌دوشند و به آن اضافه می‌کنند برای هر وعده غذایی که مقداری از آن را بر می‌دارند مقداری شیر به آن اضافه می‌کنند و این عمل را ادامه می‌دهند تا گوسفندان شیر داشته باشند.

فلّه می‌کنن شیر بُزای کرپه زا^۱ را قاتق تو کلوک دارن یا اسپار تو تغاریش (جانشکر، الف ۲۴)

واژگان فریبکار

مقصود از واژگان فریبکار واژه‌هایی است که در گذر زمان معنی آنها دگرگون شده، بی‌آنکه ساخت و صورت زبانی و ظاهری آن دگرگون گردد (سمیعی، ۱۳۷۶: ۱۳۱). به سخن دیگر، واژه‌هایی که در گذشته در معنی یا معانی ویژه‌ای به کار می‌رفته‌اند، امروزه در معنی یا معانی دیگری به کار می‌روند و جا افتاده‌اند. چنین واژگانی در متون کهن، کاربردی

۱- زاییدن گوسفندان بعد از موعد مقرر را گویند.

۲- دوغ جوشیده شده که مقداری گیاهان دارویی و معطر به آن اضافه کرده و مدتی صبر می‌کنند تا خوب جا بیافتد.



پربسامد دارند که برخی از آنها کاربردی ویژه و تأمل برانگیز دارند. لازم به ذکر است معانی این واژه‌ها مختص شهرستان خاتم بوده و در هیچ فرهنگ لغتی به این معانی به کار نرفته است. اینک نمونه‌هایی از این کاربرد در شعر جانشکر، عبارتند از:

خانی (xāni):

نوعی انار است. در لغت‌نامه آمده: حوض و چشمه آب را گویند. (دهخدا، ذیل خانی)
شاه چین خطی اعلا نشده از خانی خوب
پیشه^۱ یا دوررس از یزد و ز کاشان ملس است
(جانشکر، الف ۳۹)

خطی (xatti):

نوعی انار دیررس است. در لغت‌نامه دهخدا آمده: (ص نسبی) منسوب به خط دست‌نویس. مقابل چاپی. نیزه و سنانی است منسوب به «خط» و خط لنگرگاهی بوده است به بحرین که نیزه خوب می‌ساخته و می‌فروخته‌اند و از این حیث معروف بوده است. (دهخدا، ذیل خطی)
شاه چین خطی اعلا نشده از خانی خوب
پیشه یا دوررس از یزد و زکاشان ملس است
(جانشکر، الف ۳۹)

دار (dār):

ارتفاع بوته گندم بلندی ساقه، یک ماه بعد از عید گندم‌ها خوشه می‌کنند و پنجاه روز از عید گذشته زمان حساس در کشت گندم است که در حال شیره بستن و جمع شدن مواد غذایی در دانه گندم است و هفتاد روز بعد از عید کاملاً می‌رسند و خشک می‌شوند.
هوده که می‌افته روروک تو کشت گندم

هر روز یک کلیچ بلند می‌شه ملاز و داریش
(جانشکر، الف ۲۲)

۱- اناری که زودتر از فصل برداشت انار می‌رسد.

**دشتی (dašti):**

اسفند: (توضیح این که دشتی صفت نسبی است منسوب به دشت؛ زیرا این گیاه در دشت می‌روید.) از دانه‌ها و ساقه خشک شده این گیاه برای دفع چشم زخم استفاده می‌کنند.

کیمی‌اگرن مردم این خطه^۱ زرخیز دشتی دود کنین بگردونین به افتخاریش (جانشکر، الف ۲۰)

رسمی (rasmi):

نوعی انار است.

رسمیش مهوش^۱ باغ است و گل‌ویش باریک

وقتی از پیرهن سرخ شد^۲ عریان ملس است

(جانشکر، الف ۳۹)

روروک (ro[w]ro'ak):

حرکت و رشد گندم بعد از توقف رشد به علت وجود سرما فصل زمستان که با شروع هوای گرم گندم و جو رشد سریع خود را آغاز می‌کنند.

هوده که می‌افته روروک تو کشت گندم

هر روز یک کلیچ بلند می‌شه ملازو داریش

(جانشکر، الف ۲۲)

شمالی (semali):

باد نسیم، بادهای نسبتاً ملایم بعد از عید شمال غربی که باد غالب ایران است.

چهلیم که شمالی می‌یاد از تختی کراسکین

عطاری کردی^۳ نیرسه به یه غباریش

(جانشکر، الف ۲۲)

۱- مانند ماه. به معنای زیبا و جلب نظر کننده.

۲- شکافته شدن پوست انار و نمایان شدن دانه‌های آن.

۳- عطاری معروف در شهر یزد.

قُمپز (qompoz):

در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل این واژه آمده است: «در تداول، دعوای بی دلیل، فخر و مباهات بی مورد، بالیدن نابجا.» (دهخدا، ذیل قُمپز) در گویش مردم خاتم مترادف فیس (افاده) کردن است.

هی قیس نکین به چار تا کارخونه که دارین

قُمپز نـداره دود و دم و قرش و قاریش

(جانشکر، الف ۲۳)

الک (alak):

نوعی انار

طبس و بافق که خرماش چو شهد و شکر است

الکی نیست الک^۲ در بر ایشان ملس است

(جانشکر، الف ۴۰)

کفه (kaf[f]e):

دو طرف ترازو/ «خوشه‌های گندم و جو را گویند که در وقت خرمن کوفتن آنها کوفته نشده باشد و بعد از پاک کردن غله آنها را بار دیگر بکوبند و عرب‌ها آن را قصاده خوانند. خوشه غله که خرد نشده باشد و بعد از پاک کردن بار دیگر بکوبند.» (دهخدا ذیل کفه). در گویش عامهٔ مردم خاتم کفه، زمینی که خاک آن شور باشد و معمولاً پوشش گیاهی آن هم از درختچه‌ها و بوته‌هایی نظیر گز، بوته و بوتهٔ شور و ... است.

از بالای قدمگاهش که نگاه می‌کنی پایین

سوزه همه جاش حتی کفه و شوره زاریش^۳

(جانشکر، الف ۲۱)

۱- بی دلیل، بی حساب.

۲- نوعی انار است. آرایه ادبی جناس ناقص کاهشی بین دو کلمه الک و الکی قابل توجه است.

۳- از بالای کوه قدمگاه (کوهی در هرات خاتم) وقتی بطرف پایین نگاه می‌کنی همه دشت و صحرا را پر از سبزه می‌بینی.



**کلوک (kalook):**

خمیدگی، کوژی، کجی (مکنزی: ذیل کل) و در گویش مردم خاتم به معنی کاسه و ظرف است.

فأله می‌کنن شیر بزای کرپه زارا

قاتق تو کلوک دارن یا اسپار تو تغاریش

(جانشکر، الف ۲۴)

کوفت (kuft):

به معنی آسیب و آزار و ضربی که از سنگ و چوب به کسی برسد یا لگد اسب یا از افتادن اسب. ضربی که از چوب و سنگ و مشت و لگد و مانند آن به کسی رسد. (دهخدا، ذیل کوفت) در گویش مردم خاتم به معنی بیماری سفلیس است.

خناق^۱ بگیره قیس بکشه عینهو بقور^۲

کرکش^۳ بشه پاش کوفت^۴ بزنه هیکل زاریش

(جانشکر، الف ۲۵)

محمد علی ای (mohammad aliie):

یک نوع انار ترش پیش رس.

از حسادت شده چون سرکه، محمد علی ای

که چراسرخه بی دانه^۵ سمنان ملس است

(جانشکر، الف ۴۰)

تافته (tafte):

تابیده، روشن، پرتو انداختن آفتاب و ماه و ستارگان و چراغ و آتش، پرتو اندازنده مانند آفتاب و ماه و ستاره و چراغ و آتش. (دهخدا ذیل تافته) در گویش مردم خاتم به معنی،

۱- نوعی بیماری (دیفتری)
۲- مردم هرات خاتم به قورباغه بقور می‌گویند.
۳- نوعی بیماری تاول چربی که در قدیم کف پاها به وجود می‌آمد.
۴- نوعی مرض و بیماری که امروزه در نفرین های مردم هم گفته می‌شود مانند الهی کوفته بگیری
۵- نوعی انار معروف سمنان.

غذای سادهٔ محلی که مرکب از آرد سرخ شده و شکر و آب است که معمولاً به صورت غلیظ، نان خورش آن‌ها بوده است.

تافته ^۱خاگینه ^۲کاجیو اوینه ^۳آرد روغن ^۴یا هلیم ^۵ و اشکنه ^۶
(جانشکر، ب: ۲۰)

مدار (madār):

جای گشتن، جای دور، جای گردش، موضع دوران. جای گردگردی و دور زدن چیزی. (دهخدا ذیل مدار) و در گویش مردم خاتم منظور، دفعات آبیاری که به تعداد روزهای معینی معمولاً دوازده روز یک بار برای گندم تکرار می‌شود.

کاشتن با هم گندما رو او یار سر مدار بودند
(جانشکر، ب: ۳۰)

سرخه سمنان (sorxe semnan):

نوعی انار دیررس.

از حسادت شده چون سرکه، محمد علی ای

که چرا سرخه بی دانه سمنان ملس است

(جانشکر، الف ۴۰)

کلیج (kelij):

صاحب عجب و تکبر و تجبر و خودستا باشد. معجب و خودپسند و خودستا. (دهخدا

ذیل کلیج) در گویش مردم خاتم مراد، بزرگ شدن نی گندم، به اندازهٔ یک بند انگشت است.

۱- غذای محلی که با مخلوط کردن آرد گندم، روغن و تخم مرغ به وجود می‌آید.

۲- غذای محلی و بسیار مقوی مانند حلوا که از مخلوط کردن آرد گندم، زیره، آب و برخی مواقع مغز گردو درست می‌شود.

۳- غذایی محلی که از آسیاب کردن دانه‌های پسته وحشی (بنه) تهیه می‌شود و بعد از بیختن و جدا کردن پوسته‌ها از مغز آن در آب جوشانده می‌شود و بسیار لذیذ است.

۴- آرد را روی حرارت چراغ با پیاز سرخ کرده و روغن گوسفند را به آن اضافه می‌کنند به طوری که روغن سطح روی آن را بگیرد.

۵- غذایی محلی که با آرد زبر شده گندم و گوشت به وجود می‌آید.

۶- غذایی محلی که با ترکیب روغن، پیاز، آب، تخم مرغ و قرمه به وجود می‌آید.





هوده که می‌افته روروک توکشت گندم هر روز یک کلیچ بلند می‌شه ملازو داریش
(جانشکر، الف ۲۲)

بهره‌گیری از زبان عامیانه

جانشکر مانند دیگر شاعران از زبان عامیانه نیز بسیار بهره می‌گیرد و واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه را به خوبی در سخن خود می‌نشانند البته شرط استفاده از این لغات، شیوایی و همخوانی با بافت شعر و قابلیت در دسترس بودن معنی آن‌ها است. نمونه‌ها:

آب درو (abderoow):

فصل درو آب. زمانی که آبیار آب را به طرف باغ هدایت می‌کند.

باش تا آب درو پیش تو سوغات آرند

ساوهای گر نشود نار بجستان ملس است

(جانشکر، الف ۴۰)

آب گرمو (âbgârmoo):

اشکنه ساده مرکب از قرمه یا روغن، پیاز، آب و تخم مرغ.

ججز قرمه که غلتد در پیاز آب گرمو خوردن از روی نیاز

(جانشکر، ب: ۱۹)

ابلندی (a bolandi):

از بلندی، از بس که بلند است.

قدای چنارو ابلندی تا سرکوه کنش داره کتی که شتر میره با بارش^۱

(جانشکر، الف ۲۱)

اشلوم (eshloom):

اشنان، نوعی گیاه که به صورت بوته در شوره‌زارها رشد و نمو می‌کند. این بوته دارای

برگ‌های ریز و سبز رنگ به اندازه تقریباً دانه برنج است. اشلوم مالیدن، برای نفرین برای

شخص بدخواه استفاده می‌شده است. یعنی الهی شخصی بمیرد و روی بدن او اشلوم بمالند.

۱- از بالای چنار بلند و تناور قدمگاه هرات وقتی پایین را نگاه می‌کنی سوراخ درون تنه آن آن قدر بزرگ هست که حتی شتر با بارش هم می‌تواند درون آن راه یابد (در مقام مبالغه).



اشلوم بمالم رو پک و پوزش بی هزار من یا دس خودم بسپارمیش توی مزاریش^۱

(جانشکر، الف ۲۵)

اوه (owva):

شرمه یا شروه است.

با دنبلو و ساز و نی و دایره و کرنا شرمه بخون و اوه بگو هزار هزاریش

(جانشکر، الف ۲۶)

ایشوم (aishoom):

خانه و چادر عشایر، تغییر شکل یافته کلمه احشام است.

بعد عید که میرن سر ایشوم ایلیاتاش پرماسه و مسکه^۲ مشک‌های مشکبارش

(جانشکر، الف ۲۴)

ایلیاتاش (iliatash):

ایلیات، عشایر، افرادی که دارای گوسفند و بز بودند.

بعد عید که میرن سر ایشوم ایلیاتاش پرماسه و مسکه مشک‌های مشکبارش

(جانشکر، الف ۲۴)

بافه (bafe):

بافه. بافه. دسته علف یا محصول درو شده. توده بریده شده از علف یا قصیل. بغل.

دسته دروده و گرد کرده از یونجه و گندم و جو و غیر آن. (دهخدا ذیل بافه) دسته‌های جو

و گندم پس از درو کردن که به صورت منظم پشت سر دروگر روی زمین چیده می‌شود و

پس از جمع‌آوری آن‌ها خرمن به وجود می‌آید.

قاپ نوگل فیکو سوفال جو مشک آب زیر بافه در درو

(جانشکر، ب: ۱۹)

براتی (barāti):

براتی، وجه برات، جامه کهنه و امثال آن باشد زیرا که امثال این چیزها در وجه برات

۱- یعنی بدخواهان را گیاه اشلوم یا اشنان روی صورتشان بمالم و آنها را با دست خودم به خاک بسپارم (نفرین)

۲- به معنی کره می‌باشد که با حرارت دادن آن روغن به دست می‌آید.



دهند. (دهخدا ذیل برات) در گویش مردم خاتم مراد از براتی، نان چربی که از سرخ کردن خمیر در روغن گوسفند تهیه می‌شود و در ماه‌های جمادی الثانی، رجب و محرم برای خیرات اموات پخش می‌گردد.

انتظار قرمه این رسم قدیم یا براتی پختن و آش هلیم (جانشکر، ب: ۲۰)

بنج تخمی (benj toxmi):

زنبور قرمز رنگ که از زنبورهای زرد و کوچک هم نیش کمتری داشته و هم نیش آن‌ها دردناک‌تر است.

قال بنج تخمی رو با چوق قهری می‌کردن

هر کی رد می‌شد دیدنی بود ترس و فراریش

(جانشکر، الف ۲۵)

پاکنه (pākane):

جای پا یا پله‌ای که در کاریز و قنات و مانند آن کنده باشند. جایی از تون که تون تاب برای تیز کردن آتش ایستد (معین: ذیل پاکنه). چون در روستاها آب لوله کشی نبود پس بنا به موقعیت آبادی نسبت به قنات خودشان یا قنات روستای دیگر که چاه‌های آن از روستا عبور می‌کرد آب مورد نیاز خود را یا از مظهر قنات یا همان سر قنات خودشان برداشت می‌کردند یا با کندن چندین پله تا رسیدن به آب قناتی که چاه آن از روستا عبور می‌کرد آب مورد نیاز را بر می‌داشتند و به این مکان برداشت آب پاکنه می‌گفتند.

حمل آب از پاکنه بر روی دوش کار هر روز زنان سخت کوش (جانشکر، الف ۲۷)

پرکی (pareki):

قسمت کوچکی.

پرکی از بهشته بنه‌زار باغ شادی^۱ با رودخونه کندر و او خوش گواریش

(جانشکر، الف ۲۵)

۱- جنگلی طبیعی و بسیار زیبا در جنوب شهر هرات مرکز شهرستان خاتم که جزء هفت سایت برگزیده کشور در حوزه منابع طبیعی است.

پشه کورو (paš[š]e koorow):

پشه خاکی که هجوم دسته‌جمعی آن‌ها در شب‌های تابستان ایجاد صدایی شبیه هومی کند. گهی جیغ گرازی آید از دور دم و ساعت پشه کور و کشد هو (جانشکر، الف ۲۷)

پک و پوز (pakopooz):

صورت و دهان.

اشلوم بمالم رو پک و پوزش یی هزار من

یا دس خودم بسپارمیش توی مزاریش (جانشکر، الف ۲۵)

تپو (tapu):

مخفف لفظ تاپو است که به معنی خمره گلی است. (دهخدا ذیل تپو) استوانه دهان گشاد به قطر تقریبی ۷۰ تا ۸۰ سانتی‌متر و ارتفاع ۱۳۰ سانتی‌متر که از گل رس ورز داده شده با کاه ظریف گندم و کمی موی بز به صورت ته بسته درست می‌کردند و بهترین محل نگه‌داری غلات و آرد بود که حیوانات موذی مانند موش نمی‌توانستند آسیبی به غلات برسانند. سقف پستو خیک قرمه بوی به یک تپوی آرد این انبار ده (جانشکر، ب ۱۹)

تخمه روزگردون (toxmake roze gardoan):

بذر و دانه آفتابگردان. روزگردون، آفتاب گردان که بعضی روستاها از جمله چاهک و شهریاری (آفتاب پرست) هم گفته می‌شود. صیفی می‌کارن تخمه روزگردون و ذرت

شهد و شکره مزه هندونه خیاریش (جانشکر، الف ۲۰)

تگش (tagesh):

از دم تا تگ، ته و نهایت یک چیزی

از دم تا تگش فرش زره معدن یا قوت جوهرشناسی می‌خواد که بشناسه عیاریش (جانشکر، الف ۲۰)





تن تن (tenten)

نام محلی پرنده‌ای است بسیار کوچک که بیشتر در درختان انگور لانه‌سازی می‌کند و از ماده انگور و حشرات تغذیه می‌کند و در بعضی شهرها، ترناسک، ترناسکو یا ترناسک گفته می‌شود.

به روی خوشه‌ها و برگ انگور بدیدم تن تنی می‌خورد زنبور
(جانشکر، ب: ۶۱)

تیری و بزله (tiri w bozla):

نونی که با تابه پخته می‌شود. نان تیری که معمولاً در بین روستائیان رواج دارد نان نازکی است که با تابه پخته می‌شود و با قرار دادن در کیسه‌های فریزی برای مدت زیادی قابل نگهداری است.

کرنون و تنور بوده تو قلعه پا تو او شا تیری و کماچ و بزله نون دامداریش
(جانشکر، الف ۲۴)

چاشت خوردن‌ها میان دشت باز نان تیری طعم تند تر پیاز
(جانشکر، ب ۱۹)

جهون (jehoon):

زیبا و قشنگ. همان جون یزدی‌ها است که معمولاً برای جنس مرغوب به کار می‌رود مانند: زردآلوی جون.

خیلی جهونه شهر هرات و کمی گفتم صد مثنوی می‌خواد خوبی‌های بی‌شماریش
(جانشکر، الف ۱۶)

چروغ افتو (čerāq oftow):

طلوع آفتاب، هنگام طلوع آفتاب تماشای آهوان زیبا با چشم‌های قشنگشان بسیار لذت‌بخش است.

وقتی که چروغ می‌کنه افتو زیر نوریش سیل آهواش کیف داره با پیشای خماریش
(جانشکر، الف ۲۳)

خر دسه (xar dasse):

الاغ‌های تیمار شده قوی که برای حمل گندم از خرمن به انبار استفاده می‌شد.
خردسه با بار می‌رفت تا پشت بوم انبار دیدنی‌ه گفتنا کمه از اعتباریش
(جانشکر، الف ۱۰)

دنبلو (danbaloo):

طبل و دهل.
با دنبلو و ساز و نی و دایره و کرنا شرمه بخون و اوه بگو هزار هزاریش
(جانشکر، الف ۲۶)

دیره (dāy(')ere):

دایره، دف، یکی از آلات موسیقی.
با دتبلو و ساز و نی و دیره و کرنا شرمه بخون و اوه بگو هزار هزاریش
(جانشکر، الف ۲۶)

زرده شوم (zarde shoom):

اول غروب آفتاب که رنگ افق یعنی قرمز و زردی است.
گو گل از کفه زرده شوم می‌رسید از راه مال هر کسی جدا می‌شد به اختیاریش
(جانشکر، الف ۳۵)

سراو (sare oowe):

آبیاری رفتن.
هر جوون که می‌رفت سراو می‌زد کریلی^۱
اینجوری می‌کرده درد دل پیش نگاریش
(جانشکر، الف ۲۵)

شُر شُر (šoršor):

صدای ریزش آب از بالا.

۱- آواز عاشقانه که توسط جوانان خوانده می‌شد.





بانگ کبک و هزار می‌شنوی شرشر جویبار می‌شنوی
(جانشکر، ب: ۲۰)

شرمه (sharma):

شرمه، اشعاری زیبا، ساده که از صمیم قلب در مجالس شاد، توسط مردم خوانده می‌شده است.

با دنبلو و ساز و نی و دیره و کرنا شرمه بخون و اوه بگو هزار هزاریش
(جانشکر، الف ۲۶)

شوگمار (shoogamar):

گمارشب، گما، صاحبان گوسفند که گوسفندانشان را به چوپان سپرده‌اند به نوبت به ویژه در شب همراه چوپان است و او را کمک می‌نماید که شوگمار می‌گویند، کاری که گمارده شب است.

وقتی تو علف سوز می‌ریزه بارون شوو روز

کاچیه خوراک چوپونا و شوگماریش

(جانشکر، الف ۲۴)

شو (shoo):

تلفظ محاوره‌ای شب است.

اسمش هراته اینجا و چاقه کار و باریش روشن تره از چاشت شما شوای تاریش

(جانشکر، الف ۱۰)

قال بنج (fāl penj):

لانه زنبور.

قال بنج تخمی ره با چوق قهری می‌کردن

هر کی رد می‌شد دیدنی بود ترس و فراریش

(جانشکر، الف ۲۵)

کرنون (kornoon):

مردم شهرستان خاتم، چاله گردی درون زمین می‌کنند و بعد دهان این را با آجر و

خشت تنگ می‌کنند و داخل آن بعد از آتش خوب می‌سوزد و گل می‌اندازد. پاره‌های سنگ و آجر می‌اندازند و چانه‌های خمیر را روی آن می‌اندازند و دهان آن را می‌بندند و بعد از مدتی نان بسیار خوشمزه و آماده از آن خارج می‌شود.

کرنون و تنور بوده تو قلعه پا تواوشا تیری و کماچ و بزله نون دامداریش (جانشکر، الف ۲۴)

کنجولو (konjolo):

گوشه، در قدیم منبع حرارتی منازل اجاق‌های گلی بود که چوب گز و طاق، بنه، بادام، در آن می‌ریختند و روشن می‌کردند و دو طرف نزدیک اجاق را کنجولو می‌گفتند و پیرزن-های بسیار خوش سخن و دارای حافظه قوی برای به اصطلاح خودشان کوتاه کردن شب داستان‌هایی را می‌گفتند و شب‌نشینی می‌کردند.

کنجوله اجاق متل می‌گفتن پیرزن‌ها تو چله بری همساده‌ها و بچه باریش (جانشکر، الف ۲۴)

گلی چار (geli char):

گلی چال، چاله، چاله‌ای که به سبب آماده کردن گل در زمین و سپس برداشتن آن ایجاد می‌شود مانند چاله‌هایی که در کنار هر دیوار قلعه‌ها به خاطر برداشتن گل زیاد ایجاد می‌شده است.

مسمال و بشه لیز بخوره لرد تو گلی چار چون قاپ مکمل کم بشه قرب و اعتباریش (جانشکر، الف ۲۶)

گوگل (gow gal):

گلّه گاو. در قدیم افرادی گاوهای مردم را برای چرا به صحرا می‌بردند که به آنها گاوچران می‌گفتند.

گوگل از کفه زرده شوم می‌رسید از راه مال هر کسی جدا می‌شد به اختیاریش (جانشکر، الف ۱۵)

لتف (lataf):

خانه‌ها و چادرهای عشایر که در گذشته به خاطر در دسترس بودن و مرغوبیت از موی





بز بافته می‌شده است.

قالی می‌بافن با گلیم و جاجیم خوش حور

یا لُتف که موده همه پودش و تاریش

(جانشکر، الف ۲۱)

مِسمال (mesmal):

کور و مسمال شدن، کور و نابینا شدن.

مسمال بشه و لیز بخوره لرد تو گلی چار

چون قاپ مکمل کم بشه قرب و اعتباریش

(جانشکر، الف ۲۶)

ملاز (malāz):

جوانه گندم، نوک و محل رشد و ازدیاد طول گندم که از آن نقطه گندم به رشد طولانی

خود ادامه می‌دهد.

هوده که می‌افته روروک تو کشت گندم هر روز یک کلیچ بلند می‌شه ملازو داریش

(جانشکر، الف ۲۲)

فیقو (fiqow):

سوت ساده‌ای که با استوانه ساقه گندم و جو قبل از خشک شدن درست می‌شود و

سرگرمی کودکان روستایی است.

قاپ نوگل فیقو سو فال جو مشک آب زیر بافه در درو

(جانشکر، ب ۲۳)

کولک (kulak):

کولک، کدویی بود که زنان پنبه را در او نهند. کدویی را گویند که زنان پنبه رشتن را در

آن نهند در لهجه کرمانی، کولک به معنی غوزه پنبه است. (دهخدا ذیل کولک) در گویش

مردم خاتم به معنی گیاه پنبه است.

دشت کولک چادری یک سر سفید لطف یزدان بر سر و رویش کشید

(جانشکر، ب ۱۹)

کتواله (kotvale):

سوراخ زیری دیوار باغ که جوی آب از آنجا وارد باغ می‌شود یا خارج می‌شود. از کتواله باغ می‌آره او سر و سوغات زردآلو و سیب خیلی زیاد گاهی اناریش (جانشکر، الف ۲۲)

لیپر زدن (labpar zadan):

موج زدن متلاطم بودن. صفت زیادی آب که با گل و لای و با سرعت زیاد از کوهستان سرازیر شده و در رودخانه‌ها جاری می‌گردد. تو رودخونه گلوله‌ای سالی هفش بار لیپر می‌زنه سیل مته نره اژدهاریش (جانشکر، الف ۲۲)

کریلی زدن (keraili zadan):

خواندن دوبیتی‌ها (شرمه با صدای بلند) معمولاً جوانان عاشق بیش‌تر این آواز را می‌خواندند.

هر جوون که می‌رفت سر او می‌زد کریلی

اینجوری می‌کرده درد دل پیش نگاریش

(جانشکر، الف ۲۵)

هکل (haka):

قارچ که معمولاً در اوایل بهار بر روی باقی مانده گیاهان سال قبل می‌روید.

ز جفته‌ای داره تا کلوت قبر احمد^۱ قرانگزه^۲ قند غزل هکل بهاریش

(جانشکر، الف ۲۴)

ترکیب سازی

زبان فارسی در میان زبان‌های جهان به لحاظ امکان ساختن ترکیب، چنان‌که زبان‌شناسان اظهار داشته‌اند، در ردیف نیرومندترین و با استعدادترین زبان‌هاست و مسئله ساختن ترکیبات خاص یکی از مسائلی است که هر شاعری، در هر دوره‌ای در راه آن گرچه اندک،

۱- نام دو مرتع از مراتع شهرستان خاتم.

۲- ته و ریشه گیاه انغوزه که خاصیت درمانی زیادی هم دارد.





کوشش کرده است، اما شاعران فارسی زبان در قدرت ترکیب‌سازی یا در توجه به ترکیب-سازی یکسان نیستند. این ویژگی در اشعار سبک هندی به اوج می‌رسد (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۶۵).

سخن جانشکر نیز مانند دیگر شاعران هم عصرش سرشارست از ترکیب‌های گوناگون که چه بسا برخی از آنها ساخته خود او هستند. این ترکیب‌ها که بیشتر اسم مرکب یا صفت مرکبند، به شیوه‌های گوناگونی ساخته شده‌اند.

از صفت با بن فعل خوش حور (xoš hoor):

خوش نقش، فرشی که دارای نقش‌های گوناگون و زیبایی باشد (مکنزی: ذیل خوش).

قالی می‌بافن با گلیم و جاجیم خوش حور

یا لثف که موده همه پودش و تاریش

(جانشکر: ۲۱)

از اسم با بن فعل

شاه چین (šāhčīn):

شاه چین خطی اعلا نشده از خانی خوب

پیشه یا دوررس از یزد و زکاشان ملس است

(جانشکر، الف ۳۹)

گل بیز (golbiz):

شهریاری و خاک زر خیمزش چاه منج و هوای گل بیزش

(جانشکر، الف ۱۲)

چادر سوز (čādor suz):

سیزه عید تو قدمگاه چغلش خیلی درشته

چادر سوز عروسی رو سر بید و چناره

(جانشکر، الف ۳۰)



از صفت با اسم

نوعروس (no[w]'arus):

تاغ است چو نوعروس طنناز
گرم سخن است جفنه با جاز^۱
(جانشکر، الف ۱۴)

گزند طوفان (gezande tufān):

گاه گاهی لرزیم از گزند طوفان
و زمانی مسرور، از شمیم باران

باغ شادی (bāq šādi):

باغ معدن کندر، باغ شادی قره چاه
شده مخفی شاید از همان دست سیاه
(جانشکر، الف ۱۴)

از اسم با صفت

سردسه (sardasse):

اولین پرندهای که جلوی پرنده‌ها پرواز می‌کند.
سر دسه هوبرا^۲ که میریزه تو یونجا
هر تا پرت برن با پر زدن میزنه جاریش
(جانشکر، الف ۲۳)

خر آهنی (xar āhani):

کنایه از موتورسیکلت.
یک عده دو پای بد قواره
روی خر آهنی سی قواره
(جانشکر، الف ۲۳)

جوهر شوره (jo[w]har šure)

بنوشت به روی برگ ریواس
با جوهر شوره و به وسواس
(جانشکر، الف ۱۶)

۱- از گونه‌های گیاهی و جنگلی شهرستان خاتم.

۲- بوقلمون وحشی، پرندهای زیبا و دارای گوشت لذیذ که منطقه قره تپه خاتم زیستگاه اصلی این پرند است. این پرند از گونه‌های جانوری نادر و در معرض انقراض است. تنها مرکز تکثیر و پرورش این گونه نادر کشور در خاتم واقع شده است.



علف سوز (alaf souws):

اوایل بهار که علف‌های مرتع سبز هستند.

علف سوز که چوپونا اسیرند گله پی بره‌ها سر مست شیرند

(جانشکر، ب ۵۵)

قاب مکل (qāpmakal)

قاب بی ارزش و فرسوده، قاب استخوانی کوچک و تقریباً چهارگوش و زیبا در دو پای عقب گوسفند و بز و گاو و ... قرار دارد این استخوان زیبا را بعد از کشتن گوسفند از پای آن خارج می‌کردند و حتی گاهی مواقع هنگام رنگ کردن ریمان تابیده به شکل قدیمی آن‌ها را نیز هم به شیوه‌های مختلف رنگ می‌کردند و در بازی بسیار زیبا و پرترفداری به نام قاب بازی استفاده می‌کردند.

مکل: زشت و بی ارزش. غیرقابل استفاده و قاب مکل نام بیماری خطرناک و مسری بوده که در نام فعلی آن‌ها بین قدیمی‌ها اختلاف نظر است بعضی به معنی سفلیس و سوزاک و بعضی به معنی دمل چرکی به کار می‌برند.
مسمال بشه و لیز بخوره لرد تو گلی چار

چون قاب مکل کم بشه قرب و اعتباریش

(جانشکر، الف ۲۶)

از اسم با اسم

قند غزل (qandqazl):

گیاهی است ریشه‌ای که ریشه آن به اندازه شلغم کوچک و بسیار مقوی است.

از جفته‌ای داره تا کلوت قبر احمد قرانگزه قند غزل هکل بهاریش

(جانشکر، الف ۲۴)

فرش زر (farš zar):

فرش شدن از طلا به معنای ارزشمند بودن است.

از دم تا تکش فرش زره معدن یاقوت جوهرشناسی می‌خواد که بشناسه عیاریش

(جانشکر، الف ۲۰)

بنای ظلم (ba(e)nāye zolm):

اساس و بنیاد ظلم و ستم.

چون بنای ظلم از حد شد فزون

دست حق از آستین آمد برون

(جانشکر، الف ۲۸)

ترکیب‌های عبارتی

پنجه در پنجه خاک

روزگاری پدرم یک کمی بالاتر

پنجه در پنجه خاک چتر سبزی بر سر

(جانشکر، الف ۱۸)

چتر سبز بر سر

روزگاری پدرم یک کمی بالاتر

پنجه در پنجه خاک چتر سبزی بر سر

(جانشکر، الف ۱۸)

تیشه بر ریشه

نسل جنگل‌ها را چون طلا حفظ کند

تیشه بر ریشه خویش از جهالت نزند

(جانشکر، الف ۱۹)

چاقه کار و باریش

اسمش هراته اینجا و چاقه کار و باریش

وشن تره از چاشت شما شوای تاریش

(جانشکر، الف ۲۰)

استفاده از الفاظ و کلمات خاص برای معشوق

گل ناز

گل نازم ز گلزار هراته

قدش سرو و سخن‌هایش نباته

(جانشکر، ب ۴۳)

گل انار

مرا با خود ببرد گل اناری

به مهمانی به شهر بی‌غباری

(جانشکر، ب ۷۰)



شبابم را سبک مغزی تبه کرد صفا فیم را فدایی گنه کرد
(جانشکر، ب ۷۸)

مضمون سازی با اصطلاحات ادبی

تکنیک اندیشی و دل مشغولی شاعران به مسائل فنی شعر و شاعری باعث شد تا اصطلاح ادبی در شعر راه یابد و شاعران با استفاده از این اصطلاحات مضامین شعری مضمون سازی با اصطلاحات ادبی و مفاهیم و فراوان بسازند. دکتر محمود فتوحی معتقد است: «الفاظ مربوط به قلمرو شعر و ادب بیانگر این واقعیت است که اهل سخن بیش از حد دغدغه شاعری داشته اند و به شعر و شاعری می اندیشیده اند.» (فتوحی، ۱۳۷۹: ۱۵۱)

غلام عباس جانشکر هم گاهگاهی از اصطلاحات ادبی در سروده های خود به کار برده است:

تا بگویم به بیت الحاقی ماند این ها اثر ز ما باقی
(جانشکر، الف ۱۳)

عیش مکن مبالغه گر می کند گهی بر جانشکر هرات چو ملک اتابک است
(جانشکر، الف ۳۵)

چامه با نام انار است و بشد باقلوا مثل یزد است که در پهنه ایران ملس است
(جانشکر، الف ۴۱)

تصویر سازی با اصطلاحات کشاورزی
از آنجا که جانشکر به شغل کشاورزی علاقه مند بوده و در این فن مهارت داشته، با مفاهیم و اصطلاحات و ابزارآلات کشاورزی تصاویر بکر و زیبایی فراوانی ساخته است.

تر سال که بشه هر منی شصت من میده محصول
شیره نگیره یا اگه سن نشه دچارش

(جانشکر، الف ۲۳)

و یا در چکامه ای با عنوان شاخه سپید، جانشکر به توصیف طبیعت بکر منطقه خاتم



پرداخته و می‌گوید:

در دامنه‌های سبز و خرم
تاغ است چونو عروس طنّاز
بیرون زده از گون کتیرا
چون میر عسس به پهنه دشت
بنشسته به برگ قیچ شبنم
گرم سخن است جفنه با جاز
خوشبو شده ز آویشن همه جا
سرگرم قراولی است گلگشت...
(جانشکر، الف: ۱۴)

همچنین جانشکر در مجموعه اشعار نای نی ... با عنوان مثنوی روستا، می‌گوید:

یک زلال دلنشین یک سایه سار
شور اصوات دل‌انگیز به پا
عطر نعناع ناز پونه طعم سیب
لایلی‌لایی خواندن برگ درخت
در هوایی مشک بیز و عطر بار
حمد مرغان سحر خیزی رها
رنگ و بویی دلنشین و دلفریب
بانسیم از شاخه‌های ترد و سخت
عیش گل‌های کنار جویبار ...
(جانشکر، ب: ۷۸)

نتیجه‌گیری

در تحلیل و بررسی زبان‌شناختی گویش مردم خاتم در شعر جانشکر، با زبانی خاص روبه‌رو هستیم که سادگی و روانی از مهم‌ترین خصوصیات آن است. وفور اصطلاحات خاص بومی و محلی، اسم‌های خاص، کنایات، تعبیرات و ... تشخیصی خاص به گویش این خطه و زبان شاعر داده است. مجموعه اشعار جانشکر، گنجینه‌ای سرشار از نکته‌ها، مضمون‌ها، باریک‌اندیشی‌ها و تصویر و ترکیب‌های شاعرانه است. شاعر گاهی با استفاده از آشنازدایی، ترکیب‌های تازه و نو را به کار می‌برد و گاهی با استفاده از امکانات زبان مادری خویش، فضای عاطفی شعر را وسعت می‌بخشد، تمایل شاعر در استفاده از کلمات و جملات ساده از ویژگی‌های بارز شعر اوست.

پایه واژگان بالا به شاعر اجازه داده که با کمترین استفاده از کلمات آرکائیک، بسیاری از واژه‌های مختلف، از جمله محاوره‌ای بر زبان جاری کند. اما بعضی واژگان مانند، باغ، سیل، ابر، سبز، باران، جنگل، بهار و ... بسامد بیشتری دارند. علاقه شاعر به شغل کشاورزی سبب



گردیده که واژه‌های مرتبط با این حرفه در شعرش نمود پیدا کند. همه این موارد نشان دهنده سبک و شیوه کاربرد زبان در شعر شاعر است.



منابع و مآخذ

- افشار، ایرج (۱۳۷۴)، **یادگارهای یزد**، یزد: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۹)، **پیغمبر دزدان**، چاپ نوزدهم، تهران: علم.
- باقری، مهری (۱۳۷۵)، **مقدمت‌های زبان‌شناسی**، تهران: قطره.
- جانشرک، غلامعباس (۱۳۹۴)، **خاتم عروس پرده‌نشین**، یزد: نیکوروش.
- ----- (۱۳۹۴)، **نای نی از لای شاخ نارون**، یزد: نیکوروش.
- خامسی هامانه، فخرالسادات (۱۳۹۳)، **تحلیل زبان‌شناختی گویش یزدی**، یزد: هومان.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۷)، **لغت‌نامه**، زیر نظر محمدمعین، تهران: دانشگاه تهران.
- رمضانخانی، صدیقه. صادق‌زاده، محمود (۱۳۹۶)، «بررسی ریشه‌های ساختاری برخی واژگان لهجه یزدی». **فصلنامه ادبستان یزد**، شماره ۳: ۹۶.
- رنجبر، اکبر (۱۳۹۴)، **اندیشه‌های سبز**، یزد: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی یزد.
- سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۷۶)، **واژه‌های فریبکار**، نامه فرهنگستان، شماره ۱۱: ۱۳۱.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰)، **موسیقی شعر**، چاپ ۳، تهران: آگاه.
- ----- (۱۳۶۶)، **شاعر آینه‌ها**، بررسی سبک هندی و شعر بیدل، تهران: آگاه.
- فتوحی، محمود (۱۳۷۹)، **نقد خیال**، بررسی دیدگاه‌های نقد ادبی در سبک هندی، تهران: روزگار.
- فالك، جولیا (۱۳۸۰)، **زبان‌شناسی و زبان**، ترجمه: علی بهرامی، تهران: رهنما.
- معین، محمد (۱۳۷۴)، **فرهنگ لغات**، تهران: امیرکبیر.
- مکنزی، دن (۱۳۷۳)، **فرهنگ کوچک زبان پهلوی**، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: مطالعات علوم انسانی.





The use of words and terms native to the dialect of Khatam city in the poems of Janshkar

Akbar Ranjbar

Abstract

The present speech is an attempt to recognize the dialect of the people of Khatam city and to study its phonetic and phonological features. The author has tried to collect and categorize some of the words, the change of vowels and consonants and the transliteration of words, which is one of the main causes of phonetic differences in this dialect. He examines the phonetic changes and derivative construction related to each word by providing examples from Janshekar's poems. The most prominent features of his poetry are new themes, subtlety and illustration. Folk language can also be seen in his poetry. Poetic motifs such as garden, flood, cloud, green, rain, forest, spring, etc. can be found in his poetry, which form various images and themes. Due to the poet's interest in agriculture, illustration with terms and themes related to agriculture is also frequent in his poetry. Beautiful, ambivalent themes and thematic composition with poetic elegance are other prominent features of Jonshekar's poetic style. An examination of the etymology of the vocabulary of this dialect shows that the Iranian dialects have many commonalities and similarities that are derived from the ancient Persian language.

key words: Gholam Abbas Janshekar, Stylistics, Khatam People's Dialogue, Themes, Motif, Imagination.